

## مازندرانی

### شادروان مهدی پرتوی آملی

مقدمتاً بی‌فایده نیست اجمالاً از جغرافیای تاریخی مازندران گفته آید تا دانسته شود این سرزمین چه مختصّاتی دارد که زبان ساکنانش از غنای کافی برخوردار است و واژه‌های سره و خالص آن می‌تواند جای خالی لغات مهجور و بیگانه را پُر کند و رفته رفته این مهمانان ناخوانده را از مَرز و بوم ایران برآند:

کرانه جنوبی دریای خَزَر تا قبل از حمله مغول بر طبق مُستندات تاریخی به نام «طَبَرستان»<sup>۱</sup> یا «تَبَرستان»<sup>۲</sup> و یا «تپورستان»<sup>۳</sup> معروف و موسوم بود، چنانکه در سگه‌های پادشاهان ایران در قرون اوّل و دوّم هجری که به فراوانی به دست آمده نام این سرزمین به خط پهلوی «تاپورستان» و نام قدیم آن «تپوز» نقل شده است.<sup>۴</sup> ظاهراً از قرن هفتم هجری که مصادف با زمان حمله مغول است اسم «طَبَرستان» از استعمال اُفتاد و کلمه «مازندران» گاه به معنی بخشی از طَبَرستان و گاه مترادف با آن به کار رفته است.

اگر انتقاد شود که قبل از حمله مغول بویژه در شاهنامه فردوسی کراراً از نام «مازندران» یاد شده است، در این مورد بعضی معتقدند که در داستان «هفتخوان رستم» فراخی کشور مازندران صد فرسنگ در صد فرسنگ ذکر شده، در حالی که حداکثر درازای مازندران در حدود پنجاه و سه تا هشتاد فرسنگ و پهنای آن نیز در حدود شانزده یا هفده فرسنگ است که میان هیچ دو نقطه مازندران فاصله راه هرگز به صد فرسنگ نمی‌رسد، «مگر اینکه گفته شود این عددها و وصفهای شاهنامه مبالغه شاعرانه و برای

۱. «طَبَر» به روایتی معرّب «تَبَر» و به عقیده زاینو در زبان محلی به معنی «کوه» بوده است «مازندران و استرآباد ص ۱۵».

۲. «تَبَر» همان اُفراز شکسین چوب یا اُفراز جنگی است.

۳. تپوریهایی قبل از مهاجرت آریاییها به ایران در مازندران کنونی سکونت داشته‌اند.

۴. جزوه نام شهرد: دیه‌های ایران و همچنین کتاب شهرداریان گننام، تألیف احمد کسروی تبریزی، ص ۵.

بزرگ گردانیدن موضوع داستان می‌باشد»<sup>۱</sup>. برخی محققان پا را فراتر گذاشته اصولاً معتقد هستند محلّ اصلی مازندران فردوسی که در شاهنامه از آن بحث شده سرزمین «یَمَن» بوده نه مازندران کنونی<sup>۲</sup>.

### علت تسمیه

در علت تسمیه مازندران روایات مختلف وجود دارد که برای مزید اطلاع فی الجمله ذکر می‌شود:

۱- بعضی‌ها مازندران را تحریفی از «مازآندرون» می‌دانند و معتقدند که «ماز» خطّ دفاعی طویلی بوده که مازیار بن قازن شهریار نامدار مازندران به منظور جلوگیری از هجوم عربها در طول سلسله جبال البرز کشیده است. ظاهراً این تشخیص و استنباط قابل تأمل و بلکه غیر قابل قبول است.

۲- به گفته ابن اسفندیار کلمه «مازندران» مُخَدَث است و مردمان آنجا را «موزآندرون» یا «مازآندرون» گفته‌اند، چون که «موز» یا «ماز» کوهی است کشیده به «لاژ» و «قصران» که تا به «جاجزم» ادامه پیدا می‌کند. کلمه مزبور بر اثر کثرت استعمال به «مازندران» تبدیل شده است<sup>۳</sup>.

۳- «ماز» بک واژه فارسی به معنی «چین و شکن» و «پیچ و خم کوه» آمده که در این صورت بعضیها «مازندران» را به معنی سرزمینی می‌دانند که در آن کوههای پرپیچ و خم وجود دارد.

۴- لسترنج شرق‌شناس معروف معتقد است که واژه «ماز» با واژه «تبر» که در زبان محلی به معنی «کوه» است بسیار نزدیک می‌باشد<sup>۴</sup>.

۵- بعضی از مورخان نام «مازندران» را از واژه «ماژد» دانسته می‌گویند در اصل «ماژدآندران» بوده رفته رفته بصورت «مازندران» تغییر شکل داده است، اما برخی از محققان به جهت آنکه قوم «ماژد» یا «آماژد» نژد ایرانیان دوره اسلامی و شاید پیش از اسلام که واژه «مازندران» از پدیده‌های روزگار ایشان است شناخته نبوده، این عقیده و نظریه را هم مَرَدود می‌دانند.

۱. تاریخ مازندران، تألیف شدّروان اسمعیل مهجوری، ج ۱، ص ۱۴.

۲. به مقاله آقای علیقی محمودی بختیاری در مجله هنر و مردم، شماره ۸۹، ص ۲، مراجعه شود.

۳. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، مصحح شادروان عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۶.

۴. نقل از مقاله آقای علیقی محمودی بختیاری، هنر و مردم، شماره ۸۹، ص ۲.

۶- درخت صنعتی «بلوط» را به زبان مازندرانی «موزی» می‌گویند و چون این نوع درخت در جنگلهای مازندران به تعداد زیاد وجود داشته است، لذا بعضی را عقیده بر این است که واژه «مازندران» بعید نیست که در اصل «موزی‌اندران» بوده باشد.

۷- به گفته دیگر کلمه «مازندران» مشتق از «مازَنَه = Māzana» و در اصل «مازَنَه‌دَر» بوده که «مازَنَه» یا «مازینیَه = Māzainya» در اوستا به گروهی از «دیوان» اطلاق شده است که اگر هیچ‌کس این عقیده و نظریه را قبول نداشته باشد لااقل پارسیان دوره‌های اخیر آن را به این معنی می‌گیرند، کما اینکه شادروان داعی الاسلام درباره اعتقاد این پارسیان می‌گوید:

بعد از مزدپرست شدن ایرانیها حصّه شمال ایران یعنی مازندران و گیلان به «دَو» پرستی<sup>۱</sup> خود باقی ماندند و در زمان تصنیف اوستا شمال منحوس بوده و تاکنون زردشتی‌ها خانه خود را رو به شمال نمی‌سازند.

۸- آقای دکتر علی پرتو در جلسه انجمن دوستداران مورّخه بیستم شهریور ۱۳۴۲ شمسی در تهران ضمن سخنرانی مبسوطی که ایراد کرد این منطقه را سرزمین خدایان قدیم و آسامی آمکنه آن را مأخوذ از نام خدایان می‌داند مانند کلمه «مازندران» که مرکب است از «مهی» یا «ماز» به معنای «بزرگ» و «ایندرا» که نام خدای این سرزمین بوده است.

به هر تقدیر وجه تسمیه مازندران هرچه و از هر ریشه و مقوله باشد این نکته جای تأمل باقی نمی‌گذارد که مازندران قطعه وسیع و زرخیزی از شمال ایران است که نسبت به سایر قطعات کشور از نظر طبیعی و جغرافیایی وضع جداگانه و ممتازی داشته و طبیعت قدرت خود را در آن سرزمین به حد کمال ظاهر ساخته است، زیرا از یک طرف سطح سیمگون دریای خزر با نسیم جان‌پرورش و از سوی دیگر مناظر و مریای بهشتی و چمنزارهای زمردگون و گلها و گیاهان وحشی و جنگلهای متراکم و جویبارها چنان منظره بدیعی در کناره جنوبی دریای خزر بوجود آورده که قلم از تعریف و توصیف آن عاجز است، اما باید دانست که مازندران با این مواهب طبیعی و شکوفه‌های مرکبات و

۱. واژه «دَو = DEVA» یا «دیوا = DIVA» که در مذهب «هندو» تا به امروز مورد تعظیم و تکریم است در اوستا به معنی «خداوندگار آفرینی» و «پیروان آفرین» است. ریشه این کلمه پهلوی است و از واژه باستانی «دَوَو = DAEVA» آمده است.

۲. وندیداد، ذیل ص ۱۰۶.

گل‌های عطرآگین بهاری تنها از جهت وضع طبیعی و جغرافیایی از سایر استانهای ایران متمایز نیست، بلکه از جهت تاریخ و فرهنگ و زبان، عادات و آداب و سُنن نیز شکل و هیأت ممتازی دارد که قابل تحقیق و بررسی است. مازندران در پناه جنگلهای آنبوه و متراکم و در سایه سلسله جبال البرز و استحکامات طبیعی دیگر قرون متمادی در مقابل تهاجمات بیگانگان استقامت و رزیده، حتی اسکندر مقدونی را که در تعقیب آخرین پادشاه هخامنشی به آن سوی روی آورده بود مجبور به صلح و محترم شمردن استقلال و تمامیت خویش کرد تا به سلامت توانست جان سالم بدر ببرد.

از آن تاریخ به بعد چند نوبت خلفای عباسی قصد تصرف طبرستان کردند، ولی با شکست مواجه شدند. تنها در سال ۲۲۴ هجری مازیار بن قارن سردار رشید مازندرانی آن هم به دست یک ایرانی دیگر «عبدالله بن طاهر» اسیر شده، در بغداد به فرمان خلیفه عباسی «معتصم» به قتل رسید و دشت طبرستان به تصرف عباسیان درآمد که آن هم دیری نپایید و مردم این سرزمین به سال ۲۵۰ هجری به رهبری حسن بن زید علوی معروف به «داعی کبیر» قیام کرده نواب خلفای عباسی را بیرون راندند و استقلال خویش را تحت عنوان «زیدیان و علویان طبرستان» در تاریخ ثبت کردند که البته در تمام این احوال کوهستانهای مازندران تحت حکومت دو سلسله پادشاهان ایرانی «باوندیان» و «پادوشبانان» به استقلال خود باقی بودند، تا اینکه در ابتدای قرن یازدهم هجری «۱۰۰۲ الی ۱۰۰۷ هجری» شاه عباس کبیر به جهت قرابت و همبستگی با مازندرانها تمام خطه مازندران را یکسره ضمیمه ایران کرد و بنای شهر «أشرف» را که اکنون «پهشهر» نامیده می شود از خود به یادگار گذاشت.

مردم مازندران قبل از ظهور اسلام دین زردشتی داشتند و بعد از اسلام بدوآ مذهب مالکی و سپس به وسیله علمای زیدی و سادات بنی فاطمه که به جهت مبارزه با خلفای عباسی مقبول خاطر مازندرانها واقع شده بودند، مذهب زیدی اختیار کرده اند و بعدها به واسطه قرابت حکام مازندران با سیلاطین صفویه مذهب تشیع جعفری اثنی عشری جایگزین مذهب زیدی شد که از آن زمان تا کنون مذهب رسمی ایران شناخته شده است.

عرض از تمهید مقدمه بالا این است که طبرستان در تمدی قرون و اعصار همواره منشأ قسمت عمده از وقایع و حوادث مهم تاریخ ایران بوده، به همین ملاحظه بیشتر از

۱. مادر شاه عباس کبیر به نام «مهتد علیا خیرالنساء بیگم» و یا به روایتی «فخرالنساء بیگم» دختر میر عبدالله خان والی مازندران بوده است.

سایر نقاط ایران مورد توجه مورخان و محققان قرار گرفته است و به شرحی که «برنهارد دازن» خاورشناس معروف در مقدمه تاریخ طبرستان تألیف سید ظهیرالدین مرعشی به زبان آلمانی نوشته و همچنین به عقیده مرحوم کسروی تبریزی در سلسله مقالاتی زیر عنوان «تاریخ طبرستان» که تحقیقاً و تدقیقاً به رشته تحریر کشیده است، راجع به تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مستقلاً یا جداگانه بالغ بر بیست جلد کتاب نوشته شده که متأسفانه در حال حاضر بیش از چند جلد از آن کتابها در دست نیست و بقیه در معرض طوفان حوادث گوناگون و کتاب سوزانیها از میان رفته است.

مازندران با این تاریخچه روشن و مدون که فی الجمله ذکر شد از لحاظ زبان و لهجه «گوش» و آداب و عادات و سنت و وجه خاصی دارد که به جهت صافی و دست نخوردگی نسبت به سایر لهجه‌ها و گویشهای ایران کاملاً متمایز می‌باشد، زیرا دیرتر در معرض هجوم و نفوذ اقوام بیگانه قرار گرفت و کمتر در آن دخل و تصرف شده است، بطوری که می‌توان گفت به علت همین وضع طبیعی و شرایط اقلیمی هنوز بسیاری از آداب و رسوم و عقاید و پندارهای کهن در این سرزمین باقی مانده و از این بابت اگر فرهنگ عامیانه مازندران را یکی از اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین رنگهای توده‌ای کشور بدانیم سخن به گزاف نرفته است و چنانچه این منبع عظیم فرهنگی به شیوه علمی مطالعه و جمع‌آوری شود، چه بسا نکات و دقیق مجهول فرهنگ ملی ما در شئون مختلفه روشن خواهد شد.

## زبان مازندرانی

بطوری که می‌دانیم ایرانیان و هندوان در آژمنه و اعصار قدیمه که با هم می‌زیسته‌اند به زبان «سائسکریت» سخن می‌گفته‌اند. پس از جدا شدن از یکدیگر زبان «ژند» که همان زبان اوستاست در میان ایرانیان پدید آمد و تا پایان دوره هخامنشی این زبان بین علمای دین و دانش ایران رواج داشت. بعد از زبان «ژند» بر طبق اطلاعاتی که به دست آمد زبان پارسی باستان «فُرس قدیم» زبان مخصوص خانوادگی و درباری شاهنشاهی هخامنشی بود که به این زبان تکلم می‌کردند و به خط میخی می‌نوشتند. غلبه اسکندر و تسلط یونانیان بر ایران موجب گردید که بسیاری از واژه‌های یونانی از قبیل «دیهم - دینار - فنجان - پیاله - سَنَدَل - آلماس ...» بطور مستقیم و یا بعداً از طریق زبان

عربی مانند «آبنوس - جاثلیق که معرب کاتولیک است - بطریق - قیصر - طلیسم - کیمیا - اقلیم - قانون» و جز اینها به زبان فارسی داخل شده است.

همین که اشکانیان به سلطنت رسیده‌اند چون از قبیله «پارث» یا «پژتو» یا «پژتو» یعنی خراسان کنونی بوده‌اند و زبانشان «پهلوی» یا «فارسی میانه» بوده است، لذا زبان خانوادگی خود را که به نام زبان «پارتی» یا «پهلوی اشکانی» و «پهلوی شمالی» هم نامیده‌اند جایگزین زبان «زَند» و «پارسی باستان» کرده‌اند.

ساسانیان چون از قبیله «پارش» بوده‌اند زبان «پهلوی ساسانی» که آن را «پهلوی جنوبی» یا «پارسیک» هم گفته‌اند و جزئی تفاوت با «پهلوی شمالی» یا «پهلوی اشکانی» دارد به جای زبان مزبور به کار برده‌اند که بجز بخشهای شمال شرقی «شامل ماوراءالنهر و خراسان تا تیشابور» زبان همه ایرانیان بوده است.

پس از حمله عرب به ایران چیزی نمانده بود که زبان عربی در ایران نیز چون سایر ممالک اسلامی جایگزین زبانهای باستانی گردد، ولی خوشبختانه بر اثر ظهور سلسله‌های طاهریان و صفاریان و سامانیان که تقریباً همه دانشمندان و شاعران مشهور ایرانی (راگرد خود آوردند) زبان محلی خراسان «یعنی زبان دری که اکنون به آن متکلم هستیم و زبان رسمی ایران است» رواج یافت.

اگرچه زبان «فارسی دری» تقریباً همان زبان «پهلوی اشکانی» است که در زمان پارثها «اشکانیان» در خراسان معمول و مصطلح بوده است\*، ولی با این تفاوت که بعد از اسلام با لغات فارس قدیم و عربی و یونانی و مغولی و ترکی مخلوط شد که دانشمندان و شاعران ایران از قرن چهارم هجری به بعد «حتی حکیم ابوالقاسم فردوسی که اصرار و علاقه عجیبی در به کار بردن واژه‌های خالص پارسی داشت» نتوانستند در مقابل نفوذ این مهمانان ناخوانده «لغات خارجی» مقاومت و پافشاری کنند و در اشعار و آثار خویش ناگزیر از به کار بردن آنها شده‌اند<sup>۱</sup>. این نکته را هم با نهایت تأسف باید تصدیق کنیم که امروزه زبان فارسی معمول و مصطلح ما «زبان دری» از لحاظ طرز تکلم و صدا نیز وضع مطلوبی ندارد که البته ناشی از تسلط بیگانگان «بوژیه مغولها» و روح یأس و نومیدی است که در این سرزمین لانه کرده است. ایرانیان بعد از هجوم مغولان و گشتارهای

\* زبان فارسی دری دنباله فارسی میانه (پهلوی ساسانی است) که آن نیز از زبان فارسی باستان نشأت گرفته است. - ر. محمدی.

۱. فردوسی برای سرودن شصت هزار بیت شاهنامه نه هزار واژه به کار برده که چهارصد و نودتای آن عربی است. «مجله نگین، شماره ۱۰۶، ص ۱۹، نوشته محمود دژکام».

بی رحمانه و خرابیهای خانمان برآنداز آنان ناگزیر به جانب انزوا و اعتزال و گوشه گیری گزیدند و لحن و آهنگ صدایشان هم آن طنین شهامت و مردانگی سابق را از دست داد. از طرف دیگر به قدرت رسیدن بعضی سلاطین مستبد و حکام متعددی و مالکان متجاوز نیز مزید بر علت گردید تا یکسره به دامن تملق و سالوسی و چاپلوسی گزیده شوند و آهنگ و طنین صدا را از قوت و گیرایی عصر و زمان سیاه جامگان و خرم‌دینان و صفاریان و عیاران و جوانمردان قدیم ایرانی به جانب ضعف و زبونی که ویژه آزاد مردان نیست نزول دهند، تا از این رهگذر رضایت خاطر اصحاب قدرت و آرباب ثروت را فراهم آورند. آری، آهنگ صدای سکنه فلات ایران آن طنین کوبنده و راستین زمان ابومسلم و بابک خرم‌دین و مازیار و یعقوب لیث و سایر جوانمردان جانباز قرون اولیه بعد از اسلام را ندارد.

اما، اما در کوهستانها و اعمال جنگلهای مازندران هنوز نشانه آن آهنگهای جانانه و متهورانه ایران باستان باقی است و یک نفر گالش یا چوپان مازندرانی وقتی که با شما صحبت می‌کند طنین صدایش چنان محکم است که گویی سر جنگ و ستیز دارد. به هنگام فریاد کشیدن دل کوه را می‌لرزاند و اعماق جنگل را می‌شکافد. مهمتر آنکه کودکان مازندرانی به هنگام مکالمه و صحبت «میش‌میش» نمی‌کنند و صریح و محکم و فشرده حرف می‌زنند و پاسخ سؤال‌کننده را قاطعانه می‌دهند. جداً اگر کسی مایل باشد طرز سخن گفتن و طنین صدای نیاکانش را از نزدیک ببیند و بشنود به مازندران برود و با کوه‌نشینان و چوپانان جنگلها و سلسله جبال البرز «نه شهریان و روستاییان دشت مازندران که تحت تأثیر تمدن جدید واقع شده‌اند» روبرو شود و روح شهامت و مردانگی را درک و لمس کند. تهرانی‌ها اینگونه افراد را که صدای زَمَخْت و مَهَبْت دارند بزعم خود «جنگلی» و دور از تربیت و تمدن جدید می‌دانند، در حالی که چنین نیست و همین مردان کوهی و جنگلی! وقتی که پای مسائل عاطفی و آداب جوانمردی و ایفای به عهد بویژه صیانت مرز و بوم آباء و اجدادی به میان آید همانطوری که تاریخ وقایع قبل و بعد از اسلام نشان داد تا پای جان دریغ و مضایقت ندارند. اگر چنین نبود قریب دوست سال در مقابل هجوم بی‌امان عربها پایداری نمی‌کردند و از گذشته پُشته نمی‌ساختند. به جرأت می‌توان گفت که اگر عربها با سلاح مکرر و خدیعت به میدان نمی‌آمدند و از زودباوری و خوش‌باوری مازندرانها «که معرف و مبین صفای باطن و صافی ضمیر است» سوء استفاده نمی‌کرده‌اند، قطعاً و بی‌گفتگو تاریخ ایران بصورتی دیگر ورق

می خورَد و رسوخ و نفوذ عرب و زبان عربی زودتر و پیشتر پایان می پذیرفت و یا هرگز صورت تحقّق نمی یافت.

از موضوع بحث و مقال دور نشویم، مقصود این است که شهادت و جانبازیهای مازندرانیها از یک طرف و وجود سلسله جبال البرز و تراکم جنگلهای سر به هم کشیده از طرف دیگر موجب گردید که زبان مازندرانی که شاخه‌ای از زبان پهلوی و فارسی میانه است دیرتر و کمتر در معرض هجوم لغات بیگانه قرار گیرد، کما اینکه تا قرن پنجم هجری پادشاهان طبرستان به خطّ پهلوی سکه می زدند و دو کتیبه به خطّ پهلوی موجود در «ریشکُت» واقع در دودانگه مازندران «تاریخ بنا ۴۰۰ هجری» و «گنبد لاجیم» واقع در سوادکوه که در سال ۴۱۳ هجری بنا شده است مؤید مطلب می باشد.

از خصایص دیگر زبان مازندرانی وجود لغات زیبا و سلیس است که در دوران باستانی «بعضاً قبل از استیلای مغول» در زبان فارسی معمول بود، ولی امروزه در زبان «دری» که به آن متکلم هستیم به کلی متروک مانده و لغات غیرمأنوس عربی و ترکی جایگزین آنها شده است که اگر روزی فرهنگستان ایران واقعاً در مقام اصلاح زبان فارسی و گزینش واژه‌های مناسب بجای لغات بیگانه برآید، در درجه اول باید مطالعه و مذاقه در زبان مازندرانی را وجهه همّت قرار دهد، زیرا به تحقیق اهل فنّ و زبان‌شناسان، پاکترین و تمیزترین زبان فرس قدیم همانا زبان مازندرانی بویژه زبان سکنه کوهستانهای مازندران است که به علت وضع طبیعی و شرایط اقلیمی خاصّ خود کمتر از بخشهای دیگر ایران زمین دستخوش نفوذ اقوام بیگانه واقع گردیده و بالنسبه بکر و تازه باقی مانده است.

یادم می آید چند سال قبل یکی از دوستان فرهنگی به اتفاق یکی از محققان و زبان‌شناسان به دفترم آمد و سؤال کرد «مرغ حق» را که «شباویز» و «شباهنگ» هم نام دارد به زبان مازندرانی چه می گویند؟ جواب دادم: در شهرها «چوک» و در روستاها بعضاً «چوک چوک» می گویند. با این پاسخ، تو گویی که دنیایی را به آن محقق بخشیدم بی نهایت مسرور و شادمان شد، زیرا می گفت منوچهری دامغانی شاعر قصیده سرای خراسان در چندجا از قصاید و اشعارش لغت «چوک» را بجای «مرغ حق» به کار برده است مانند این شعر:

چوک ز شاخ درخت خویشتن آویخته بانگ زنان تا سحر آب دهان ریخته<sup>۱</sup>

۱. مِضراع دَرَم به این صورت هم نقل شده است «ماغ سیّه با دو بال، غالیه آمیخته» که مُراد از «ماغ» مرغی است سیاه‌رنگ و درازدُم که بیشتر در آب می نشیند.



ولی من «یعنی آن محقق» در هر جای خراسان معنی لغت «چوک» را پرسیدم جواب منفی شنیدم. اکنون خوشحالم که در منطقه مازندران هنوز این واژه پارسی مصطلح است و هجوم لغات بیگانه نتوانست آن را از جایش تکان دهد.

گفتم: آیا هیچ می دانید که «جُغد» یا «بوم» را هم به زبان مازندرانی «واخ» یا «واخ واخ» می گویند؟ این همان واژه ای است که اسلاف و پیشینیان به مناسبت صدای جُغد که شبیه «واخ» است آن را به کار می برده اند. از این واژه های خالص و پاکیزه در مازندران زیاد است که بقدر کفایت می تواند جای لغات بیگانه را پر کند و مهمانان ناخوانده را از این مرز و بوم براند. به منظور رعایت لزوم و وحدت زبان که لازمه وحدت ملی است اصراری در گزینش زبان مازندرانی به جای زبان فارسی مصطلح در میان نیست، زیرا زبان فارسی دری «هرچه و به هر شکل و هیأت» از حیث سلاست و فصاحت جای خود دارد و تقریباً تمام آثار و معالم و منشآت ما به این زبان گفته و نوشته شده است و نامدارانی چون رودکی و فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ و نظامی و خاقانی و ... و همچنین دانشمندانی چون بیهقی و خواجه عبدالله انصاری و خواجه نظام الملک و نصرالله منشی و نظامی عروضی و قائم مقام و ... به این زبان نظماً و نثراً آثار جاویدان از خود باقی گذاشته اند، در حالی که از انصاف نباید گذشت که زبان مازندرانی در حال حاضر مانند بسیاری از زبانهای محلی آثار و ادبیات معتبری ندارد و اگر هم داشت «که قطعاً و یقیناً داشت» یا از بین رفت و یا به زبان عربی و فارسی دری «مانند مَوزبان نامه تألیف مرزبان بن رستم بن شروین در اواخر قرن چهارم هجری» ترجمه گردیده است. غرض نگارنده دور از تعصب قومی این است که چون در زبان مازندرانی مختصاتی دیده می شود که در سایر زبانها و گویشهای محلی «حتی زبان فارسی دری که به آن متکلم هستیم»، وجود ندارد لذا بر زبان شناسان بویژه اولیای فرهنگستان ایران فرض است که این خصایص و ممیزات را بشناسند و واژه های سره و ناب را که خوشبختانه هنوز در زبان مازندرانی کم و بیش پیدا می شود متدرجاً جایگزین لغات مهجور خارجی کنند. فی المثل از خصایص زبان مازندرانی یکی گسترش دامنه لغات و مفردات و تعدد اسامی برای اشیاء و موجودات ذیروح و بیروح است که در فارسی دری مطلقاً به این وسعت و گسترش دیده نمی شود. این وسعت دامنه لغات و مفردات لهجه طبری به آن جهت است که چون در شمال این منطقه دریای خزر و در جنوبش رشته کوه های البرز قرار گرفته، لذا تنوع رُستنی ها و گیاهان و وجود حیوانات مختلف از

پرنندگان و چرندگان و ماهیان الزاماً سکنه این مرز و بوم را واداشت که لغات و مفردات بیشتری داشته باشند و حتی برای انواع مختلف درختان و آسامی حیوانات در سنین مختلفه و الوان و رنگها واژه‌های مشخص و متمایز به کار برآند.

از باب نمونه فقط آسامی چهار نوع حیوانات اهلی یعنی «گاو» و «گوسفند» و «بُز» و «شَرخ خانگی» را در دو زبان «دَری» و «مازندرانی» مقایسه می‌کنیم تا حقیقت مطلب بر کسانی که شاید ادّعی نگارنده را بر تعصّب مازندرانی بودن تلقّی کنند روشن گردد:

### «آسامی «گاو» در سنین و ألوان مختلفه»

گاو در مراحل و سنّوات مختلفه	تلفظ به زبان دری	تلفظ به زبان مازندرانی	تلفظ به با القبای صوتی	نام حیوان از لحاظ رنگ	تلفظ به زبان دری	تلفظ به زبان مازندرانی	تلفظ مازندرانی با القبای صوتی
نام حیوان بطور مطلق	گاو	گو	GU	قرمز رنگ	گاو	زَینه	ZARRINEH
تازه زاییده شده	گوساله	گوک	GUK	قرمز خاکستری	گاو	قرمزگِلا	QARMEZ-GĒLA
تا نشت ماهگی	گوساله	گوک‌زا	GUKZĀ	سیاه رنگ پیشانی سفید	گاو	سویثرو	SIU-ŠĒRU
از نشت ماهه تا یکسالگی	گوساله	دیش	DEMĒS	سیاه رنگ پیشانی سفید تا بالای پوزه	گاو	شِرو	ŠĒRU
از یکساله تا یکسال و نیمه	گوساله	مارشَن	MĀRŠAN	سیاه رنگ دست و پا سفید	گاو	کچل	KAČAL
ماده دوساله	گاو	نلم	TELEM	سیاه رنگ از پستان تا بالای کمر سفید	گاو	کمر	KAMAR
نر دوساله	گاو	تَشک	TĒŠK	سیاه و خرمایی	گاو	خرمائی زش	XORMĀI-RĀŠ
بی شاخ	گاو	پله	BĒLEH	سیاه و سفید	گاو	سوییل	SIU-SĒL
گاری که هنوز نزاییده	گاو	فرام	FERĀM	سیاه و قرمز	گاو	زش	RĀŠ
گاو عقیم نازا	گاو	قیر	QĒSĒR	سرخ و سفید	گاو	سرخ ییل	SERXE-SĒL
آبستن	گاو	اوس	US	گاو دورنگ	گاو	ییل	SĒL
گاوِی که تازه زاییده	گاو	زانیج	ZĀIJ	گاوِی که باهاش تا زیر زانو سفید است	گاو	کپلی	KĀPELI
گاوِی که همه‌ساله می‌آید	گاو	زاززشتی	ZĀVARĀŠTI	حاکستری با خطوط سیاه رنگ	گاو	گِلا	GĒLĀ
گاو شمرده	گاو	متگو	MANGU	زرد و خاکستری	گاو	زرد گِلا	ZARDE-GĒLĀ
گاو سه‌ساله	گاو	مُولکی	MULEKI				
گاو چهارساله	گاو	زجی	RAJI				
گاو پنجساله	گاو	چز	ČĒR				
گاو نر برای تخم‌کنش	گاو	جونه‌کا	JUNEKĀ				
گاو کاری برای تخم‌زدن	گاو	وَززا	VARZĀ				

«اسامی گوسفند» در ستین و آوان مختلفه»							
گوسفند در مراسم و ستوات مختلفه	تلفظ به زبان دری	تلفظ به زبان مازندرانی	تلفظ به زبان مازندرانی	نام حیوان از لحاظ رنگ	تلفظ به زبان دری	تلفظ به زبان مازندرانی	تلفظ مازندرانی با الفبای صوتی
گوسفند بطور مطلق	گوسفند	گسپن	GESPAN	سیاه رنگ خالص	گوسفند	بور	BUR
تازه زاییده شده	بزّه	زره کا	VAREHKĀ	سیاه رنگ با دو گوش کابل	گوسفند	ارزا اوش بور	ERZĀ-ŪS-BUR
تا دوماه	بزّه	زره	VAREH	سیاه رنگ پیشانی سفید	گوسفند	بورسری	BURSARI
از دوماه تا یکساله	بزّه	سِلک	SĒLAK	سیاه رنگ، گوشهایش کوتاه و جمع	گوسفند	کریوز	KERBUR
از یکساله تا دوساله	گوسفند	کاوای	KĀVI	سیاه رنگ، گوشهایش کوتاه و جمع و پیشانی کمی سفید	گوسفند	کرپورسری	KERBURSARI
گوسفند نر	گوسفند	نُر	NAR	ماده سیاه رنگ دارای شاخهای کوتاه	گوسفند	کلین بور	KELINBUR
گوسفند ماده	میش	میش	MĒŠ	سیاه و سفید	گوسفند	کلچی	KELĀČI
گوسفندی که هنوز نزاییده	میش	فرام	FERĀM	سیاه و زرد	گوسفند	برچی	BARJI
گوسفند نازا	میش	فسر	OESĒR	سفید مثل برف	گوسفند	وتنش	VANEŠ
گوسفند شیرده	میش	زاتیج	ZĀJI	سفید گوشهایش کوتاه و جمع	گوسفند	شیکر	ŠIKAR
گوسفند نر سه ساله	گوسفند	بزم	BEZEM	سفید متمایل به سرخی زیر شکم فیهوای	گوسفند	شیوا	ŠIVĀ
گوسفند نر چهار ساله	گوسفند	کهن	KEHEN	سفید، زیر شکم و سر و دستها فیهوای	گوسفند	شربا	XARBĀ
گوسفند نر پنج ساله	گوسفند	دوکهن	DOKEHEN	سفید با لنگه های سیاه	گوسفند	توک	TUK
گوسفند آخته شده	گوسفند	پخته	BAXTEH	آبی سر	گوسفند	کتر	KETAR
گوسفند قشایی	گوسفند	گوشتی	GUŠTI	آبی، روی سرش کمی سفید	گوسفند	کترسری	KETAR-SARI
گوسفند بی ذنبه	گوسفند	زل	ZEL	برنگ چوب گردو	گوسفند	آغوزی	AQUZI
				کیود، گلدهاش آبی سپر متمایل به سیاهی	گوسفند	چرمه	ČARMEH
				فیهوای روشن برنگ تونون	گوسفند	خیری	XERI
				فیهوای روشن، سرش کمی سفید	گوسفند	خیری سری	XERI-SARI

«اسامی «بزر» در سنن و آثار مختلفه»				«اسامی «مرغ خانگی» در سنن مختلفه»			
بزر در مراحل و سَوَات مختلفه	تلفظ به زبان دری	تلفظ به زبان مازندرانی	تلفظ مازندرانی با القای صوتی	مرغ خانگی در مراحل و سَوَات مختلفه	تلفظ به زبان دری	تلفظ به زبان مازندرانی	تلفظ مازندرانی با القای صوتی
بزر تازه زُییده شده	بزرغانه	خالک	XÁLEK	جوجه چندروزه	جوجه	چینه‌کا	ČINEKÁ
بزر تا ششماه	بزرغاله	بزرکله	BEZKELEH	جوجه چندماهه	جوجه	نیمچه	NIMČEH
بزر یکساله	بزرغاله	چنگل	JENGEL	جوجه بزر تا یکساله	جوجه	تلاکنه	TELÁKELEH
بزر که هنوز نرزیده	بزر	فرام	FERÁM	جوجه ماده تا یکساله	جوجه	تشنی	TAŠNI
بزر عقیم و نازا	بزر	قبیز	QESER	مرغ تخم‌نکن	مرغ	کرک	KERK
بزر دوساله	بزر	کهار	KEHÁR	مرغی که روی تخم خوابیده	مرغ	کرچ	KERČ
بزر نر	بزر	کل	KAL	مرغی که جوجه همراه دارد	مرغ	کرچی کرک	KERČIKERK
بزر نر دوساله	بزر	کل‌کهار	KALKEHÁR	خروس	خروس	تلا	TELÁ
				خروس آخته	خروس	خروس	XORUS

باید دانست که فقط معدودی از اسامی معروف و مشهور چهار حیوان نامبرده بالا در این مقالت آمده است، اسامی دیگری هم با توجه به رنگ و پشم و قد و شاخ و سایر مختصات و مشخصات این حیوانات وجود دارد و همچنین برای اشیاء و آلات و ابزار کشاورزی و دامداری صدها واژه خالص و خالص از ریشه زبان باستانی در کتاب «فرهنگ عوام امل» تألیف نگارنده این مقاله کم و بیش ذکر گردیده است که به منظور خودداری از اطبات سخن، خواننده محترم می‌تواند به کتاب مزبور مراجعه نماید.

با این توصیف اجمالی که خالی از حیب و تعصب در این مقالت آمده تصدیق می‌فرمایند که «زبان دری» یعنی همین زبانی که بدان تکلم می‌کنیم بر اثر دوام اقامت و نفوذ اعراب و سپس کثرت ترجمه از عربی به فارس و عوامل و جهات عدیده دیگر که موجب دگرگونی آن شده است، دیگر آن زبانی نیست که بتوان «فارسی مطلق» به آن اطلاق کرد و با خونسردی و بی‌اعتنایی از آن گذشت. افزایش واژه‌های بیگانه بر اثر پذیرندگی پُرشتاب و سنجدیده مردم چنان رخنه در بُنیاد فرهنگ و ادب فارسی پدید آورده که ضرورت ایجاب می‌کند فرهنگستان ایران در مقام پایداری و چاره‌جویی برآید و گرنه دیرزمانی نخواهد گذشت که نه از تاک نشان و نه از تاکنشان اثری تماند و زبان فردوسی و سعدی و حافظ و نظامی بصورت معجونی از لغات و زبانهای بیگانه درآید. در این مورد دو راه در پیش است:

یکی ساختن واژه‌های نو برای تازه‌های دانش و صنعت که کاری بس دشوار نیست، زیرا از ترکیب واژه‌های قدیم «همچنانکه غربی‌ها و اروپاییان نیز همین رویه را به کار گرفته‌اند» می‌توان واژه‌های مورد نظر به دست آورد، چه خوشبختانه در زبان فارسی ما بسیاری از گرفتاریهای زبانهای دیگر از قبیل مذکر و مؤنث و صرفهای حالتی و انواع جمعهای باقاعده و بی‌قاعده و حرفهای زائد و صداهای گوشخراش وجود ندارد و چگونگی ساختمان واژه در فارسی بسیار ساده و عملی است.<sup>۱</sup>

دیگر پیدا کردن واژه در زبانهای باستانی و گویشها و فارسیهای عامیانه است که نگارنده اعتقاد دارد حصول این مقصود با بررسی و مُدافّه در زبان و گویشهای مازندرانی امکان‌پذیر خواهد بود، چه زبان مازندرانی از صدها واژه پارسی و پهلوی تشکیل شده گنجینه سرشار و پرباری است که جای واژه‌های بیگانه را بخوبی پُر کرده، زبان شیرین پارسی را به شکل و هیأت اولیه در خواهد آورد.

خدا نکند نگارنده در این مقام باشد که زبان مازندرانی جایگزین زبان فارسی ذری شود، چه به علل و جهات عدیده نه تنها این قصد و نیت امکان‌پذیر نیست، بلکه اصولاً بحث در این مقوله را هم جایز نمی‌داند. قصد و غرضم این است که فقر زبان ذری را که بر اثر هجوم کلمات بیگانه پدید آمده از رهگذر غنای زبان مازندرانی که در این مقاله بقدر امکان از آن بحث شده است جبران نمایند و واژه‌های سره و خالص پارسی را قبل از آنکه جمله و هجوم بی‌امان لغات بیگانه آنها را نیز به دست فراموشی سپارد در استخدام زبان فارسی در آورند، زیرا در حال حاضر زبان مازندرانی بدون شک و تردید و دور از هرگونه غرور و تعصب غنی‌ترین و پربارترین زبان ایرانی است و هرکس دلیل ادعایی بر نفی و ردّ این مدعا داشته باشد به سمع قبول و دیده احترام خواهد پذیرفت. به قول مولانا:

سختگیری و تعصب خامی است      چون جینی کاژت خون‌آشامی است

۱. در این مورد به مقدمه کتاب مجموعه سخنرانیها به انضمام آثاری از شاعران معاصر کرمان، از انتشارات اداره فرهنگ و هنر کرمان مراجعه شود.